

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

## نهیضه‌های ملی ایران

(۷۲)

(سوگ بزرگ ملی)

بیماری و مرگ نابهنگام یعقوب‌لیث صفار نام آورترین قهرمان ملی ایران در دوران بعد از اسلام آنهم درچنان موقعیت خطیری که مشغول تدارک جنگ نهائی با معتمد خلیفه عباسی بود و موفقیت وی نیز در این پیکار حتمی بنظر میرسید - برای مردم ایران از هر لحاظ غیر منتظره بود. این واقعه ناگوار آرزوی دیرین ایرانیان رنج کشیده و سختی دیده از عمال بیگانه را پس از سالها تلاش و کوشش مداوم در راه بدست آوردن استقلال فکری و سیاسی بار دیگر مبدل به یأس کرد. - تردیدی نیست که این شکست و ناامیدی غیر مترقبه برای ملتی که آرزومند آزادی و استقلال بود و اکنون پس از دو قرن و نیم فعالیت پی گیر خود را در مراحل آخر توفیق می‌دید بسیارگران تمام شد. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مردم ایران در این دوره افتخار آمیز شاهد جوش و خروش غیر قابل توصیف جنگاوران دلاور خود در صحنه پیکار ملی برضد دستگاه جبار عباسیان بودند که نظیر آن در دوره‌های گذشته کمتر دیده شده بود.

سرداری این نهیضت و قیام ارزنده ملی را مردی بزرگ و آهنین اراده بنام - یعقوب‌لیث صفار که وطن پرستی سرسخت و غیر قابل انعطاف بود برعهده داشت بهمین سبب ظهور این راد مرد بزرگ ایرانی در نزد عموم مردم وطن پرست ایران همانند خورشیدی درخشان در افق استقلال همین بشمار میرفت که رهائی از یوغ اسارت بیگانگان را در آینده بسیار نزدیک بشارت میداد. توفیق روز افزون یعقوب‌لیث

در صحنه‌های بی‌کار باعمال عباسیان و پیشرفت سریع او به سوی بغداد این امید ملی را بیش از پیش تقویت کرد ولی خدعه و نیرنگ معتمد خلیفه عباسی در آخرین صحنه جنگ با یعقوب‌لیث در نزدیکی بغداد و شکست و عقب نشینی تاثر انگیز وی که جریان آن در مجلد اول این تألیف بیان شد ایرانیان را بی نهایت متأثر و خشمگین ساخت ولی با در نظر گرفتن اراده آهنین یعقوب‌لیث سردار نام‌آور ایرانی در مقابله با دشمنان میهن و سرسختی یاران و سربازان از جان گذشته وی در جنگها جای هیچگونه نگرانی و ناامیدی نبود متأسفانه در چنین موقع حساس و حیاتی ناگاه خبر بیماری یعقوب‌لیث و چند روز بعد خبر مرگ نا بهنگام وی این امید بزرگ ملی را که در مراحل انجام قطعی بود به ناامیدی بدل کرد و با غروب این خورشید درخشان ملی سراسر ایران زمین در تاریکی وحشت آوری فرو رفت و عموم مردم ایران در سوگی بزرگ نشستند .

(روز دوشنبه ده روز مانده از شوال سال ۲۶۵ هجری)

### لیاقت فرماندهی یعقوب‌لیث

یعقوب‌لیث صفار را بی تردید درخشنده ترین چهره تاریخی ایران در دوران تاریخی ایران در دوران بعد از اسلام باید دانست و این مقامی است که از نظر وطن خواهی و تلاش در راه استقلال میهن بحق شایسته احراز آن میباشد . ولی با مطالعه در خصوصیات اخلاقی و لیاقت وی در تاکتیک نظامی و مقام فرماندهی سپاه که بعد - اعلی قدرت و شایستگی بوده است این چهره تاریخی محبوب ایران را به مقام عالی فرماندهی و سرداری ملی ایران نائل میدارد و همین خصوصیات اخلاقی منحصر بفرد او باعث شده است که در طول مدت یک هزار و یکصد و بیست و پنج سال ستایش و تحسین همگانی ایرانیان وطن پرست را بر انگیزخته و ذکر نام و بیان فعالیت‌های بی‌گیر ملی وی همواره موجب مباحثات و سرافرازی بوده و در آینده نیز خواهد بود .

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی در این مورد مینویسد: (۱)  
 سیاست یعقوب بن لیث با سپاه خود و وفاداری و ثباتشان در راه اطاعت او که نتیجه نیکی بسیار و فرط مهابت او بود از هیچیک از ملوک اقوام گذشته از ایرانی و غیره از سلف و خلف شنیده نشده بود از جمله نموندهای اطاعت ایشان یکی این بود که وقتی به سرزمین فارس بود و اجازه چراداد، پس از آن اتفاقی افتاد که تصمیم حرکت از آن ولایت گرفت و جارچی وی جاززد که اسبان را از علف بگیرند. یکی از یاران وی را دیده بودند که به طرف اسب خود دویده و علف را از دهان آن گرفته بود که پس از شنیدن جار علف نخورد و خطاب به اسب به زبان فارسی گفته بود (امیر مؤمنان دواب را از تربید) و هم در آن وقت یکی از سرداران معتبر او را دیده بودند که زره آهنین بتن داشت و زیر آن جامه‌ای نداشت از او سبب پرسیدند گفت: (جارچی امیر جاززد که سلاح ببوشید و من برهنه بودم و غسل جنابت می‌کردم و فرصت نبود که از پوشیدن سلاح به لباس بردارم) وقتی یکی پیش وی آمد و داوطلب خدمت او بود در او می‌نگریست اگر منظر او را خوش داشت کاروی را امتحان می‌کرد و تیراندازی و شمشیرزنی و دیگر هنرهای او را می‌دید. اگر کار او را می‌پسندید از حال و خبرش می‌پرسید و اینکه از کجا آمده و باکی بوده است و اگر آنچه را می‌شنید مناسب می‌دید می‌گفت پول و کالا و سلاح چه همراه داری و از همه موجودی او با خبر میشد آنگاه کسانی را که برای اینکار مهیا شده بودند میفرستاد تا همه را بفروشند و پول آنرا به طلا یا نقره آورده به یعقوب میدادند و در دفتر ثبت میشد آنگاه لباس و سلاح و خوردنی و نوشیدنی میداد و خراز اصطبل خود میفرستاد تا آن شخص همه لوازم مورد حاجت را به اقتضای مرتبه خویش داشته باشد. پس از آن اگر رفتار او را نمی‌پسندید همه چیزها را که بدو داده بود می‌گرفت تا هم‌چنان که به اردوگاه وی آمده برود.

وطلا و نقره خویش را ببرد. مگر اینک که آن شخص به کمک آمده بود که از مال خویش مقرری بدو میداد و اموالش را نمیکرفت. همه دواب اردو ملک وی بود و علوفه نیز از جانب او داده میشد. تیمارگران و گماشتگان داشت که بکار دواب میرسیدند. بجز اسبان خاص که پیش کسان بود و آن هم متعلق به یعقوب بود. برای خود هر کجا بود تختگاهی از چوب داشت که مانند تخت بر آن می نشست و بر کار اهل اردو و تملیف دواب نظارت می کرد و مراقب بود تا از گماشتگان او خللی رخ ندهد و چون چیزی را ناخوش آیند می دید به تغییر آن میپرداخت، هزارتن از مردان خویش را که دایر و آراسته بودند برگزیده چماقهای طلا به آنها داده بود که هر چماق هزار مثقال داشت. پس از آن فوج دیگر بود که به لباس و آراستگی کمتر از آن بود و چماقهای نقره داشت و بهنگام عید یا مواقعی که میبایست در قبال دشمنان سرافرازی کند چماقها را بهایشان میدادند و این چماقها را ذخیره ایام کرده بودند یکی از معتمدان او را که ناظر حال وی بود از اشتغالات خصوصی او نوشت و برخواست با یارانش پرسیدند که آیا با کسی به صحبت می نشیند؟ گفت: او هیچکس را از راز خویش واقف نمی کند و کسی تدبیر و منظور او را نمیداند. بیشتر روزها تنهاست و درباره مقاصد خویش اندیشه می کند آنچه مینماید جز آنست که در دل دارد و هیچکس را به مشورت و غیره در تدبیر امور خود دخالت نمیدهد. وقتی در طبرستان با حسن بن زید حسینی جنگ کرد و حسن بن زید بگریخت و یعقوب در تعقیب وی اصرار ورزیدند و فرستادگان سلطان که نامه از معتمد آورده بودند پیش وی بودند و اردو از تعقیب حسن بن زید باز آمده بود یکی از فرستادگان که اطاعت مردان وی را در این جنگ دیده بود گفت: (ای امیر هرگز روزی چنین ندیده بودم) صفار گفت: (عجیب تر از آن چیزی است که بتو خواهم نمود) آنکاه به محلی که اردوگاه حسن بن زید آنجا بود نزدیک شدند و دیدند که کیسه های پول و آذوقه و سلاح و لوازم همه چیزهایی که سپاه هنگام فرار بجا گذاشته همچنان

هست و یاران یعقوب دست بچیزی نزده و نزدیک آن نشدند و نزدیک آنجا در محلی که اردوگاه دشمن دیده میشد و یعقوب آنها را گذاشته بود اردو زده بودند. فرستاده گفت (این سیاست و تربیتی است که امیر آنها را بدان عادت داده که مطابق منظور او رفتار کنند) همیشه برپاره نمدی می نشست که در حدود هفت و جب درازی و دو ذرع یا کمی بیشتر پهنا داشت سپرش پهلوی او بود و بدان تکیه میداد. در خیمه وی چیزی جز آن نبود. وقتی بشب یا روز میخواست بخوابد سر بسپر مینهاد و پرچمی را میکند و تشک خود می کرد بیشتر لباسش یک نیم تنه رنگ کرده فاختمی بود رسم وی آن بود که سرداران و بزرگان به ترتیب بدرخیمه گاه او میشدند بطوری که آنها را ببینند و آنها سوی خیمه ای میشدند که محل خیمه را نمیدید اما رفت و آمد آنها را می دید و با هر یک از آنها کار داشت یا سخن و دستوری میخواست دادوی را پیش می خواند، ورود آنها چنان بود که چون یعقوب آنها را مینگر بست این بجای سلام بدر بود جز یکی از خواص وی که عزیز نامیده میشد و برادرانش هیچکس حق نداشت بدر مجلس او نزدیک شود پشت خیمه خود و پیوسته بدان خیمه ای داشت که غلامان خاص وی آنجا بودند و همین که دستوری میخواست داد بانگ میزد و آنها می آمدند و گرنه در بیشتر اوقات روز و شب در آنجا بود و کس پیش وی نبود. خیمه او در میان خیمه های دیگر بود که با طناب بهم پیوسته بود و بانصد غلام درون آن بود که شب را همانجا بودند و بهر کدام مراقبی گماشته بود که بی تربیتی و تباهی نکنند و گرنه او مسئول بود برای او هر روز بیست گوسفند می کشتند و پنچ دیگ مسی بزرگ پخته میشد، دیگهای سنگی نیز داشت که هر چه دوست میداشت در آن می پختند هر روز با پنچ دیگ برنج و اقسام حلوا و بالوده نیز فراهم بود که از آن می خورد و باقی میان غلامانی که داخل خیمه گاه او بودند تقسیم میشد. پس از آن به اهل اردو که به ترتیب منزلت و تقرب اطراف خیمه گاه او بودند تقسیم میرسید. یکی از کسان که نامه ای از سلطان برای وی

آورده بود گفت (ای امیر تو با وجود این ریاست و مقام در خیمه‌ها جز سلاح و نمدی که بر آن نشسته‌ای چیزی نیست) گفت (اعمال و رفتار سالار قوم سر مشق یاران اوست اگر آن اثاث که تو می‌گوئی داشته باشم چهار پایان سنگین بار شوند و مردم اردو نیز از من تقلید کنند و ما هر روز بیابانها و صحراها و دره‌ها و دشتهای مینوردیم و باید سبکبار باشیم در اردوی او استر کمتر بکار می‌رفت پنجهزار شتر بختی در اردو بود و چند برابر آن خران سپید چون استر تنومند که خران معروف صفاری بود و بجای اشتران . . . بر آن می‌نهادند، علت آن بود که وقتی فرود می‌آمد شتران و خران را برای چرا رها می‌کردند و استر چرا کردن نمیتوانست)

گویند (وقتی اراده سفری داشت و ایام تابستان بود رخت و سلاح پوشیده بر بامی در آفتاب ایستاده بود و انتظار وقتی می‌کشید که منجمان تعیین کرده بودند یکی از ندما معروض داشت که هوا به غایت گرم شده است اگر پادشاه در سایه استراحت کند تا وقت مقرر نزدیک شود به صواب نزدیک تر خواهد بود یعقوب گفت که هرگاه مرا تاب گرمی آفتاب نباشد و به استراحت خود را عادت فرمایم فردا در معرکه جنگ تاب تندی نیزه و شمشیر و تیر چگونه دارم؟ و به کدام استعداد بردشمنان حمله آرم (۱)

### مذاکره برای تعیین جانشین یعقوب لیث

در هنگام مرگ یعقوب لیث صفار سردار نام‌آور ایرانی دو برادر او عمرو و علی حاضر بودند. پس از این واقعه ناثرانگیز طبیعی بود که باید در مورد انتخاب جانشین این سردار بزرگ اقدام میشد، همانطور که در مجلد اول این تألیف - نوشته شد سربازان یعقوب بعلت اینک قبلا عمرو لیث با یعقوب اختلاف پیدا کرده و او را ترک

نموده بود نظر موافقی با وی نداشتند و بیشتر بجانب علی متمایل بودند لیکن هردو برادرها به جانشینی یعقوب اظهار تمایل نموده و هر يك خود را از دیگری در این مورد برتر میدانست بطوریکه در تاریخ سیستان آمده است (۱) در پیرامون این موضوع بین علی و عمرو دوروز گفتگو ادامه داشت تا در روز سوم موضوع به حکمیت واگذار گردید و در نتیجه یکی از یاران دیرین یعقوب مصلحت چنین دید و به علی توصیه کرد که انگشتری سلطنت را که در دست او بود به عمرو بدهد علی با اکراه به این کار تن در داد و سرانجام عمرو به جانشینی یعقوب برگزیده شد و عموم افراد سپاه به بیعت وی درآمدند.

### عمرولیت در مقام فرمانروائی کل سپاه

پس از انتخاب عمرولیت برادر یعقوب‌الیت به مقام فرمانروائی کل سپاه نامبرده با در نظر گرفتن پراکندگی سپاه و آشفتگی افکار آنان بعد از شکست بغداد و مرگ یعقوب و از طرف دیگر طول مدت دوری آنان از سیستان و نارضائیهائی که داشتند و خلاصه با توجه به مقتضیات روز و تثبیت موقعیت سیاسی خود مصلحت چنین دید که با خلیفه معتمد آشتی نماید، در اجرای این منظور نامه‌ای مبنی بر اظهار اطاعت به معتمد نوشت خلیفه معتمد نیز پس از دریافت نامه عمرولیت روی موافق نشان داد و ضمن موافقت با عقد قرارداد ترك مخاصمه فرمان حکومت مکه و مدینه و بغداد و فارس و کرمان و اصفهان، و جبال و گرگان و سیستان و هند و سند و ماوراءالنهر را بوسیله احمد بن ابی‌الاصبع برای عمرولیت فرستاد مشروط بر اینکه وی در قبال این حکومت سالانه مبلغ بیست هزار درهم (بیست میلیون) خراج به دربار خلافت ارسال دارد، عمرولیت پس از دریافت فرمان مذکور رضایت و قبولی خود را همراه با هدایائی

بوسیله عبدالله به عبدالله بن طاهر نزد خلیفه معتمد به بغداد گسیل داشت و خود از جندی شاپور به فارس عزیمت کرد و محمد بن لیث بن روح را به حکومت فارس برگمارد و سپس عازم سیستان شد.

### عدم همکاری یاران یعقوب با عمرو لیث

بطوریکه از نوشته مورخان مستفاد میگردد متأسفانه برخی از یاران وفادار یعقوب لیث صفار سردار نام‌آور سیستانی با برادرش عمرو لیث که يك چشم نیز بوده است همکاری کامل نداشتند و از همه مهمتر برادر دیگرش علی از انتخاب عمرو لیث به فرمانروائی ناراضی بود بهمین جهت همواره در کار حکومت وی اخلال می‌کرد، بدگویی و کارشکنی علی در امر حکومت عمرو لیث بجائی رسید که عمرو لیث ناگزیر دستور داد برادرش علی را دستگیر کردند (۱) لیکن پس از ورود به سیستان دستور آزادی علی را صادر کرد مال زیادی به او بخشید تا موجب تسلی خاطر و رضایتش گردد.

### قیام و خروج احمد بن عبدالله خجستانی

همانطور که در مجلد اول این تألیف نوشته شده احمد بن عبدالله خجستانی یکی از بزرگان و سرداران بنام خراسان بود که در موقع مراجعت یعقوب لیث از سفر جنگی گرگان و طبرستان به نیشابور همراه دیگر بزرگان خراسان به پیشواز یعقوب آمد و اظهار اطاعت و فرمانبرداری کرد. لیکن پس از رفتن یعقوب به سیستان احمد بن عبدالله بن خجستانی از گرفتاری یعقوب در جنگ با خلیفه معتمد استفاده کرده برضد دولت صفاریان قیام کرد و با برگزیدن یکصد مرد در پشت نیشابور سنگر گرفت و عامل آنجا را بیرون کرد و سپس سرزمین قومس (سمنان - بسطام) را نیز به تصرف در آورد بعد از این واقعه عزیز بن سری عامل برگزیده یعقوب در نیشابور از



توس و فرار کرد و او عاملی از جانب خود در آنجا گماشت، این وضع ادامه داشت تا این زمان که عمرولیث از طرف خلیفه معتمد به حکومت فارس و خراسان و سیستان و دیگر ایالات شرقی ایران برگزیده شد عمرولیث پس از فراغت از کار انتصاب حکام و فرمانروایان جدید ایالات تابع خود و تنظیم امور داخلی سیستان به این فکر افتاد که احمد بن عبدالله خجستانی را که خراسان و قومس را به زور در تصرف دارد سرکوبی نماید. بهمین منظور محمد بن حسین در همی را به نیابت خود در سیستان گمارد و هشت روز مانده از رمضان سال ۲۶۶ هجری با سپاهی گران در حالی که پسرش محمد و برادرش علی به عنوان فرماندهان لشکر همراه وی بودند عازم نیشابور گردید.

#### همکاری علی بن لیث صفار با احمد بن عبدالله خجستانی

احمد بن عبدالله خجستانی پس از آگاهی بر اینکه عمرولیث صفاری بمنظور سرکوبی وی به سوی نیشابور در حرکت است شهر نیشابور را حصار گرفت، عمرولیث پس از طی طریق در جلو دروازه نیشابور فرود آمد و این شهر را محاصره کرد. در این موقع علی بن لیث برادر عمرولیث که از روز انتصاب عمرولیث به فرماندهی کل سپاه همواره دشمنی با او را در دل میپروراند از موقع استفاده کرد و نهانی احمد بن عبدالله خجستانی را آگاه ساخت که در این پیکار برضد عمرولیث به او یاری خواهد کرد.

با این پیام همکاری نهانی علی بن لیث و عدم ای از یاران وی با احمد بن عبدالله - خجستانی شروع شد در حالی که عمرولیث از این موضوع بکلی بی خبر بود و به امید همین افراد با احمد بن عبدالله خجستانی بجنگ میپرداخت در اثر این زدوبند پنهانی سرانجام عمرولیث در این جنگ که اطمینان کاملی به پیروزی خود داشت شکست خورد و به هرات فرار کرد (شش روز گذشته از ذی الحجه سال ۲۶۶ هجری) و غنائمی زیاد از خود بجای گذاشت که احمد بن عبدالله خجستانی و سربازانش

آن را تصاحب کردند.

### سیستان در محاصره احمد بن عبدالله خجستانی

احمد بن عبدالله خجستانی پس از پیروزی در جنگ نیشابور بمنظور دستگیری عمرو لیث صفاری به هرات رفت عمرو لیث ابتدا برادر خود علی را که مسبب اصلی این شکست افتضاح آمیز بود دستگیر و زندانی کرد و سپس شهر هرات را بمنظور دفاع و مقابله حصار گرفت خجستانی پس از کوشش و تلاش بسیار چون از دست یافتن به هرات ناامید شد عازم سیستان گردید تا با تصرف در آوردن سیستان عمرو لیث را مرعوب نموده و سرانجام بر او دست یابد بطوریکه در تاریخ سیستان آمده است (۱)

در حین گذشتن از آبادیهای سیستان از جمله در فراه گروهی زیاد از مردم را بیهوده و بی گناه به قتل رسانید و اموال آنان را غارت کرد و سرانجام سیستان را که محمد بن حسن در همی عامل برگزیده عمرو لیث بمنظور دفاع و مقابله با وی حصار گرفته بود محاصره کرد (دو روز مانده از ربیع الآخر سال ۲۶۷) جنگ و دفاع مدتی ادامه پیدا کرد و سربازان سیستانی با رشادت و بی باکی بسیار از شهر خود دفاع کردند عمرو لیث نیز که از جمله احمد بن عبدالله خجستانی به سیستان آگاه شده بود پنهانی مال و سپاه فراوان فرستاد مدت محاصره بی نتیجه سیستان بطول انجامید در این موقع احمد بن عبدالله که از دست یافتن به سیستان ناامید شده بود دستور داد سربازانش قراء و آبادیهای نواحی اطراف سیستان را خراب و غارت کنند بهمین سبب مردم این ایالت هر کجا یاران سربازان او را یافتند کشتند. در همین هنگام خبر آمد که شخصی بنام فضل بن یوسف عازم نیشابور گردیده و تصمیم دارد به این شهر دست یافته و مادر او را دستگیر نموده و خزاینش را تصاحب کند. خجستانی ناگزیر سیستان را رها کرده

از راه قهستان به سوی نیشابور رهسپار گردید . ( ده روز باقی از ربیع الآخر سال ۲۶۷ هجری )

### اظهار اطاعت سرداران خراسانی نزد عمرو لیث

در روزهایی که عمرو لیث در هرات بسر میبرد ابوظلحه منصور بن مسلم و محمد بن زید و یه و اصرم بن سیف از سرداران نامی خراسان به نزد عمرو لیث آمده و مراتب اخلاص و صمیمیت خود را ابراز داشتند و عمرو لیث نیز آنان را مورد محبت قرار داده مال و خلعت بسیار داد. و فرمان سپهسالاری خراسان را بنام ابوظلحه منصور بن مسلم صادر کرد.

و خود از هرات به سیستان رهسپار گردید ( نیمه ذی القعدة سال ۲۶۷ هجری )

### عزیمت عمرو لیث به فارس

هنگامی که عمرو لیث از هرات به سیستان رسید خبر یافت که عامل وی در فارس خراج فارس را که طبق دستور او قرار بود به بغداد ارسال دارد خودداری نموده است، بنابراین فرزند خود محمد را در سیستان گمارد و سپس عازم فارس گردید و نامه ای نیز در این باب نزد صاعد بن مخلد وزیر دربار خلافت ارسال داشت و موضوع درگیری با احمد بن عبدالله خجستانی را تشریح کرده اضافه نمود که بنظر میرسد که احمد بن - عبدالعزیز و محمد بن لیث که نمایندگان او در آن دیار میباشند با احمد بن عبدالله خجستانی همدست شده اند .

### پایان کار احمد بن عبدالله خجستانی

ابوظلحه منصور بن مسلم که از طرف عمرو لیث به سپهساری خراسان منصوب شده بود برای سرکوبی احمد بن عبدالله خجستانی گردنکش بزرگ خراسان تدارک جنگی سخت می دید تا اینکه در سرخس بین آنان جنگ در گرفت ولی در این بیکار

نیز خجستانی توفیق یافت و ابوظلحه ناگزیر به سیستان عزیمت کرد و موضوع را برای عمرولیث که در این هنگام در فارس بسر میبرد نوشت عمرولیث دستور داد محمد بن حسن در همی مال و سپاه فراوان به او داده و ابوظلحه باردیگر بمنظور جنگ با خجستانی عازم خراسان گردد. ابوظلحه پس از دریافت این فرمان با سپاه امدادی از سیستان رهسپار خراسان شد ولی بطوریکه در تاریخ سیستان آمده است . (۱) در این نوبت نیز توفیق نیافت تا اینکه در شوال سال ۲۶۸ هجری احمد بن عبدالله خجستانی در حال مستی بدست دوتن از غلامانش کشته شد و بدین ترتیب داستان کردن کشی پرماجرایی وی پایان یافت .

(بقیه در شماره آینده)

#### ۱- تاریخ سیستان صفحه ۲۳۹

تغزل بمعنائی که در رودکی ، خاقانی ، انوری و فرخی هست در گفته‌های اصیل خیام دیده نمیشود . از سوز هجر، بیتابی برای وصل، سوختن از رشک ، توصیف زیبایی اندام معشوق و سایر مضمون‌هایی که تا روپود غزل را تشکیل میدهد بالاصاله در سخن وی نیامده، تعبیراتی چون ( مایه ناز ) ، ( لعبت خور سرشت ) مانند ( ماهتاب ) و ( سبزه ) و ( دمیدن بامداد ) برای بیان تمتع از زندگی در سخن او آمده و همیشه با تفکر در امر زندگی و مرگ توأم است . رباعیاتی که صرفاً در زمینه تغزل است چون وصلهای ناجور در میان رباعیات اصیل بذهن میزنند .

(دمی باخیام)